

بہ نام خدا

سرشناسه: سمیعی گیلانی، احمد، ۱۲۹۹-۱۴۰۲.  
عنوان و نام پدیدآور: گلگشت‌های ادبی و زبانی (دفتر سوم)/ احمد سمیعی گیلانی؛ گردآورنده جعفر شجاع کیهانی.  
مشخصات نشر: تهران: هرمس، ۱۳۸۹ -  
مشخصات ظاهری: ج.  
شابک: ۵-۷۴۱-۳۶۳-۹۶۴-۹۷۸ : ج. ۱؛ ۰۰-۸۷۴-۳۶۳-۹۶۴-۹۷۸ : ج. ۲؛ ۰۰-۳۴۲-۴۵۶-۶۰۰-۹۷۸ : ج. ۳.  
یادداشت: ج. ۲. چاپ اول: ۱۳۹۳.  
یادداشت: ج. ۳ (چاپ اول: ۱۴۰۳) (فیبا).  
موضوع: ادبیات فارسی -- مجموعه‌ها Persian literature -- Collections  
شناسه افزوده: کیهانی، جعفر شجاع، ۱۳۴۶-، گردآورنده  
رده‌بندی کنگره: ۸۱۳۸۹ گ ۸/س PIR۴۰۰۳  
رده‌بندی دیویی: ۸/۸۴  
شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۲۸۴۶۴

# گلگشت‌های ادبی و زبانی

(دفتر سوم)

احمد سمیعی (گیلانی)



گلگشت‌های ادبی و زبانی (دفتر سوم)

احمد سمیعی (گیلانی)  
گردآورنده: جعفر شجاع کیهانی

طراح جلد: حبیب ایلون

چاپ اول: ۱۴۰۳  
شمارگان: ۵۰۰ نسخه  
چاپ و صحافی: سپیدار

همه حقوق محفوظ است.

تهران، خیابان ولی عصر، بالاتر از میدان ونک، شماره ۲۴۹۳  
تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴



# فهرست مطالب

به یاد استاد | هفت

## تألیف

- ۳ | رمان، دنیای خیالی عصر ما
- ۱۳ | فواید زبانی شرح تعرف
- ۶۷ | سابقه فرهنگستان در ایران
- ۷۷ | ترکیب و اشتقاق، دوراه اصلی واژه سازی
- ۸۵ | فنون استادی در سخن سعدی
- ۹۷ | زبان رسانه ها
- ۱۱۱ | خدمات ادبیات داستانی به زبان فارسی
- ۱۱۷ | نکاتی چند درباره شعر نو فارسی
- ۱۲۷ | بهره جویی از نشانه های سبکی در تصحیح متون
- ۱۳۵ | سعدی و حافظ؛ چهره به چهره
- ۱۴۳ | جدال سعدی با مدعی
- ۱۴۷ | امانت در ترجمه

## ترجمه و گزارش

- ژان ژاک روسو، پدر قوم‌شناسی | ۱۵۹
- ابن سینا، دانشمند معتبر جهان اسلام | ۱۶۷
- گاندی | ۱۷۱
- اراسموس، متفکر جهانی نواندیش | ۱۸۵
- پرتوی نو بر چگونگی شکل‌گیری زبان فارسی: ترجمه‌ای از قرآن به پارسی گویشی | ۲۰۱
- تأثیر زبان‌های بیگانه در زبان فارسی | ۲۲۷
- ملاحظات درباره نظام آموزشی در ایران | ۲۳۹
- شاهنامه فردوسی و ترجمه‌های آن در دانش زبان و ادبیات فرانسه و آلمانی | ۲۴۷
- هنر و اثر | ۲۶۷
- سابقه ادبیات تطبیقی در جهان و چشم‌انداز آن | ۲۹۵
- ابن خلدون | ۳۱۱

## چهره‌های شاخص

- استاد احمد تفضلی، اُسوة اخلاق علمی | ۳۲۱
- استاد استادان، بدیع‌الزمان فروزانفر | ۳۲۵
- بهار، شاعر سیاست‌پیشه | ۳۳۷
- پروین گنابادی، خادم صدیق و فداکار زبان و ادب فارسی | ۳۵۳
- یاد دوست (در سوگ رضا سید حسینی) | ۳۶۱
- ابوالحسن نجفی و دستاوردش | ۳۶۵
- حدیثی مجمل از حکایتی مفصل (ابوالحسن نجفی «معاصر» بود) | ۳۶۹
- به‌آذین، مترجم خوش‌قلم و پرکار | ۳۷۳
- خاموشی مترجم خاموش | ۳۷۹
- کشاوری، مترجم پرکار و سهل‌آفرین | ۳۸۳
- فضل‌الله رضا، ادیب و دانشمند معاصر | ۳۸۵
- نمایه | ۳۹۳

## به یاد استاد

---

جلد سوم گلگشت‌های ادبی و زبانی هنگامی به چاپ می‌رسد که استاد احمد سمیعی (گیلانی)، صاحبِ قلمِ فاخر مقالات آن، روی در نقابِ خاک کشیده است. آخرین دیدار استاد با جهانِ خاکی نخستین روز از بهار ۱۴۰۲ بود. سه‌شنبه، نخستین روز از بهار ۱۴۰۲، آخرین روزی بود که او چشم به روی این دنیای خاکی می‌گشود. روزی که به سنت هر ساله بستگان و عزیزانش برای تبریک سال نو به دیدارش آمده بودند و او رنجوری تن به رخ نمی‌آورد و با رویی گشاده‌پذیرای مهمانان بود. شاید در ضمیر خود می‌دانست که این آخرین روز از روزهای عمر اوست. صبح چهارشنبه، دوم فروردین، او چشم‌های خود را برای همیشه بسته به دیدار یار شتافته بود. خبر فقدان او خیلی زود خبرساز شد. بوستان ادب فارسی در آغاز بهار سرو و تناور خود را از دست داد. سروی که هنوز سایه‌گستر و بالنده بود.

استاد سمیعی اگرچه به سن کهن بود، به اندیشه و نوجویی جوان و خلاق بود. گویی مجال و بروز آن همه اندیشه‌ناب، شور و شوق دانستن، قلم زدن و طرح نو در انداختن در درون او بسان جوشش آبی زلال بود که از سرچشمه‌ای بی‌پایان می‌تراوید.

ششم دیماه ۱۴۰۱ بود که استاد بر اثر دررفتگی استخوان فمور از لگن در بیمارستان بستری شد. دررفتگی استخوان اگرچه درمان شد، جسم او توانایی گذشته را از دست داد و رو به کاستن نهاد. به خلاف ناتوانی جسم، روحیه همان

نشاط را حفظ کرد و خم به ابرو نیاورد. مطالب مربوط به گروه (ادبیات معاصر) را با قلم درشت کپی می‌گرفتم و برایش می‌بردم. با قلم لرزان و گاه ناخوانا ویرایش می‌کرد و تذکراتی در اصلاح آن‌ها می‌داد.

بیست‌وسوم اسفندماه ۱۴۰۱ بود که سفیر فرانسه (نیکلا ژس) به همراه برخی از اعضای سفارت در منزل استاد حضور یافت. اعطای نشان کوماندور، عالی‌ترین نشان افتخار نخل آکادمیک فرانسه، بهانهٔ این دیدار بود. این نشان عالی قرار بود شش هفت ماه قبل از آن تاریخ، یعنی در اواخر تابستان در سفارت فرانسه، به استاد اعطا شود. دلیل اتفاق نیفتادن این امر حوادثی بود که در کشور پیش آمد. سرانجام، سفیر فرهنگ‌دوست فرانسه با درایتی خاص، به نزد استاد آمد و نشان فرمانده را — که در ایران برای اولین بار به کسی اعطا می‌شد — با ایراد سخنانی پرمایه، به گردن استاد آویخت و بر دستان مردی بوسه زد که بیش از هشتاد سال قلم زده بود و ادبیات فاخر فرانسه را به انتخاب و ترجمهٔ درست و دلنشین و دقیق به ایرانیان شناسانده بود.

چند روزی به پایان سال و آمدن نوروز باقی بود. استاد مرا صدا کرد. به نزدش رفتم. برخلاف همیشه، که در سالن پذیرایی مرا می‌پذیرفت، به اتاقش راهنمایی شدم. بر تخت نشسته بود. آسان نفس نمی‌کشید. درد کهنهٔ آسم شدت گرفته بود. شوخی کردم و «استاد پهلوان» خطابش کردم. به چشمانم زل زد، فروغ همیشگی را در چشمانش ندیدم، اما صلابت همیشگی را چرا. گفت: «من دیگر احمد سمیعی گذشته نیستم.» دلم گرفت و امیدواری‌اش دادم. به چمدانی در گوشهٔ تختش اشاره کرد تا کیف پولش را بیاورم. اسکناس‌های صدهزار تومانی را، که از قبل آماده کرده بود، به دستم داد و گفت: «بنویسید.» آن وقت اسم همکاران از نگهبان تا پژوهشگر را می‌گفت و مبلغی به عنوان عیدی برایشان در نظر می‌گرفت. تأکید می‌کرد که عیدی‌ها را در پاکت به همراه کارت تبریکی که آماده کرده بود بگذارم و به دست همکاران بدهم. و این عادت و مرام هرساله و همیشگی استاد بود. هیچگاه ندیدم بزرگی‌اش را به رخ بکشد. مهربان و همراه بود و محیط کار را با همهٔ جدیتی که داشت صمیمی و یکدل کرده بود. مبادی آداب بود و این را در سرشت خود داشت.



تا پیش از کرونا، هرساله به سوئیس و فرانسه می‌رفت. سوغات سفر محال بود که فراموشش نشود. برای همکاران که بیش از بیست نفر بودند لباسی به ارمغان می‌آورد. آشنایانِ دیگر جای خود داشتند. بیان این نکات ظریف — که به اجمال برخی را گفتیم — از آن روست که از تجربه‌ی شاگردی و همکاری با استادی بگویم که فضل و فضیلت را توأمان در خود داشت. بزرگی که نه تنها در حوزه‌ی ادبِ فارسی، زبان‌دانی و ترجمه و نگارش و ویرایش و نقد، بلکه بالاتر از آن، در مراتب انسانی و اخلاقی نیز استاد و شاخص بود.

استاد سمیعی در یک کلمه، کنشگر و فعال بود. هیچگاه برکنار نبود. در جریان و شکوفا و مؤثر بود. با برآمدن فضای باز سیاسی در اوایل دهه‌ی بیست به حزب تازه‌تأسیس توده، که مرامش روشنگری و مبارزه با استبداد بود، پیوست (۱۳۲۳ش). ده سالی کنشگر سیاسی بود، در روزنامه‌ها قلم زد، در حوادث غوطه خورد و سختی‌ها کشید. و چون بیراهه‌ها را شناخت، کار حزب را وانهاد و به کنشگری فرهنگی روی آورد: قلم زد، ترجمه کرد، تدریس کرد، شاگرد تربیت کرد و نشریه به راه انداخت. مؤسسات فرهنگی و آموزشی قدر او شناختند و او را بر صدر نشانند — از انتشارات فرانکلین تا فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

جلد سوم گلگشت‌های ادبی و زبانی همراه با مجموعه‌های دیگری از فعالیت‌های ادبی اعم از مقالات «نقد و بررسی»، «ویرایش»، «گیلان‌شناسی»، «سرمقالات» و نیز «مصاحبه و سخنرانی‌ها» در زمان حیات استاد و به نظارت ایشان آماده و تنظیم شد که متعاقب جلد سوم گلگشت‌ها به طبع خواهند رسید. برخی مقالات که در اصل سخنرانی بودند و سپس به چاپ رسیده‌اند به صلاحدید استاد در این جلد آمده‌اند. مقاله «فضل‌الله رضا، ادیب و دانشمند معاصر» برای جلد ذیل (۲) دانشنامه‌ی زبان و ادب فارسی تألیف شده بود که به اجازه‌ی مدیر دانشمند «گروه تحقیق در متون و ادب فارسی»، دکتر مسعود جعفری جزه، پیش از چاپ دانشنامه در این جلد آمده است.

در پایان از آقایان مرتضی کاردر، مدیر محترم انتشارات هرمس، رضا مهریزی و بانو نسترن فتحی که با سعه صدر و جدّیت چاپ و نشر این اثر و دیگر آثار استاد

سمیعی را بر عهده گرفته‌اند، سپاسگزارم. در تهیهٔ نمایه از راهنمایی دوست فاضل گرانقدرم، فرهاد طاهری، بهره‌مند شدم که از ایشان تشکر می‌کنم. ای کاش عمر پرمایهٔ استاد دوام داشت تا خود بر این اثر و دیگر آثار در دست چاپش مقدمه می‌نوشت. امیدوارم جان استاد عزیز روشن و روانش از این شاگرد، شاد و خشنود باشد.

جعفر شجاع کیهانی

تأليف



## رمان، دنیای خیال عصر ما\*

زندگی انسان آمیزه‌ای است از حقیقت و خیال و شاید سهم خیال در آن بر سهم حقیقت بچربد. ما بیش از آنچه به آواز بلند سخن می‌گوییم با زمزمه یا آوای ناشنیدنی اندیشه‌های خود را به بند می‌کشیم. این حکم درباره‌ی پرگوترین و یاهوگوترین کسان هم صادق است. اصولاً آدمی را از گفتار درونی گریزی نیست. اگر هرچه در دل داریم بیرون بریزیم، در جهان مناسبات انسانی سنگ روی سنگ بند نمی‌شود و جنگ مغلوبه‌ای مهارناشدنی درمی‌گیرد.

آمیختگی حقیقت و خیال در زندگی انسانی آمیختگی ساده نیست، به وجهی است که نمی‌توان آن‌ها را از هم جدا کرد. در هر جلوه‌ای از زندگی نمی‌توان گفت چه مایه‌اش خیال است و چه مایه حقیقت. حقیقت و خیال تار و پود زندگی‌اند. حقیقت و خیال عجین‌اند و معجون زندگی از آن‌ها ساخته شده است، به گونه‌ای که حقیقت را نه در جلوه‌های زندگی بلکه در بیرون از این جلوه‌ها و در ورای این جلوه‌ها باید جست.

این آمیختگی حقیقت و خیال نه همان در مظاهری از فرهنگ چون هنر و ادبیات بلکه در دانش‌ها پرتو افکنده است. خیال نه فقط در مفاهیم مجرد ریاضی بلکه همچنین در الگوها و فرمول‌بندی‌های علوم تجربی سهم عمده دارد و این سهم حتی تعیین‌کننده مسیر تکامل دانش‌هاست. اگر قوه تخیل را در کار طرح‌آفرینی

علمی حذف کنیم، هیچ فرضیه و نظریه‌ای شکل نمی‌بندد. همه واقعیات و مواد مدرکات ما در قالب مفاهیم ریخته می‌شوند و در ساختن مفاهیم، اگر هم به مقولاتی ائی قائل شویم، نیروی خیال دخیل است.

قضا را نگرش‌هایی که در آن‌ها به همه ساحت‌های وجودی انسان توجه شده است نقش عنصر خیال را درست ارزیابی کرده‌اند، از جمله، در ادیان، این توجه با وارد کردن اسطوره و تمثیل در تعالیم و مواعظ دینی بازتاب یافته است. زبان عهد عتیق و عهد جدید، همچنان که زبان قرآن کریم با اساطیر و تمثیلات خوشگوار شده است. تأثیر گسترده و پایدار این نگرش‌ها در طی قرون و اعصار تا حد زیادی مرهون همین توجه عمیق به عنصر خیال بوده است. در تعالیم عرفانی نیز برای این ساحت از وجود آدمی قدر و اعتبار در خور قائل شده‌اند. اخذ معانی بلند دینی و عرفانی، چون کسوت اسطوره در بر کنند و تمثّل و تجسد یابند آسان‌تر می‌شود و نقش آن‌ها در نفوس دیرتر زایل می‌گردد.

در عصر ما، در عرصه ادبیات، رُمان جلوه‌گاه والا و درخشان دنیای خیال شده است. مراد ما از رُمان داستان‌های بنجل و به اصطلاح فرنگیان roman à cents sous (یکی یک پول)، از قماش آثار موريس دوکُبرا نیست. مراد آن نوع ادبی است که عناوینش به ادبیات جهانی تعلق دارد.

رُمان پدیده‌ای خلق الساعه نیست. افسانه و حکایت پیش از رمان حامل پاره‌ای از خواص و نقش‌های آن بوده‌اند. فرق در میزان و کیفیت پیوند مناسبات آن‌ها با زندگی است. رُمان با زندگی عصر ما پیوند فشرده‌تر و زنده‌تری پیدا کرده است و در هر مرحله از تکامل این پیوند را ظریف‌تر و باریک‌تر و طرفه‌اینکه قوی‌تر و همه‌جانبه‌تر و توان گفت مجردتر ساخته است. رُمان جزو ضروریات زندگی عصر ما شده است، به گونه‌ای که بیگانگی از آن را بیگانگی از جهان معاصر می‌توان شمرد. ابعاد شناخت‌کنه و معنای جهان معاصر با کنار نهادن رمان ناقص می‌ماند.

رُمان در عصر ما نقش حیاتی دیگری نیز دارد. در دنیایی که برادر از برادر، پدر از پسر، مادر از دختر بیگانه است، در جهانی که افراد و اقوام با سدهای رو بین سکندری از یکدیگر جدا افتاده‌اند، رُمان با اشعه نافذ خود از این سدها عبور می‌کند

و ما را با جهان همنوعان و شهروندان این کرهٔ خاکی آشنا می‌سازد. در سیر آفاق و انفس، که در تعالیم اسلامی به تأکید موعظه شده است، رُمان حکم «راهنمای جهانگردی» دارد. در رُمان، زندگی‌ها، مناسبات، اندیشه‌ها، خلقیات، نگرش‌ها، خلاصه اسرار و خفیات جهان انسانی بازآفرینی می‌شود؛ آن هم به صورتی داهیهانه: باز نمودن ماجراهای سال‌ها عمر هزاران آدمی با سرنوشت‌های گوناگون را در صفحاتی چند می‌توان دید. فذلک و، بهتر بگویم، صورت نوعی حیات مادی و معنوی انسان‌ها به خوش‌ترین و خجسته‌ترین وجهی در رُمان نمودار می‌گردد. با خواندن رمان ما به زندگی دیگران و به زندگی‌هایی دیگر زیست می‌کنیم. با همنوعان خود همحسسی پیدا می‌کنیم: نامردمی‌ها را می‌بخشیم و مردمی‌ها را می‌ستاییم و از دیدن بارقه‌های انسانی به هیجان درمی‌آیم. هم‌نوع‌شناس و در نتیجه هم‌نوع‌دوست می‌شویم و تساهل و مدارا در عمق وجود ما پرورده می‌شود. توان گفت دید خدایی می‌یابیم.

آدمی نیاز دارد که گاهی از زندگی روزمره منفک شود. پناه بردن به جهان اسطوره و خیال این نیاز را به فرخنده‌ترین وجهی برمی‌آورد. حتی کسانی یکی از مزایای خواندن تاریخ را برآورده شدن همین نیاز شمرده‌اند: «تواریخ در حقیقت اسمارند و اسمار مرد را مشغول گرداند تا از غم‌ها ساعتی خلاصی یابد و از نامردی‌ها برآساید.» (تجارب السلف) در دیباچهٔ نصرالله منشی، مترجم کلیده و دمنه چنین آمده است: «به حکم آنکه گفته‌اند جدّ همه‌ساله جان مردم بخورد گاه از گاه اِحماضی رفتی و به تواریخ و اسمار التفاتی بودی.»

اما جدایی از زندگی بادروزه دو روی دارد. رویی به پست و رویی به بالا. مشغله‌هایی چون هرزگی و فسق و فجور و پناه بردن به مخدرات یا دیدن و شنیدن و خواندن نمایشنامه‌های بازاری و سیاه‌بازی آدمی را از سطح زندگی عادی فروتر می‌آورد و سرگرمی‌هایی چون خواندن رمان وی را از عادیات فراتر می‌برد.

از بهترین ساعات عمر من اوقاتی بود که به خواندن رمان مشغول بودم و، فارغ از دنائت‌ها و دل‌مشغولی‌های بی‌قدر، در جهانی آرمانی و اثیری به سر می‌بردم و شهباز خیال را در افق‌هایی گسترده و ناشناخته پرواز می‌دادم. به یاد دارم که دانشجوی